



## فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره از ابتدا تا قرن ۱۰ هجری (تاریخ فرهنگ‌نویسی)

دکتر علی‌اشرف صادقی\*

فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی غیر از آنچه به خود ایران و در واقع فرهنگ‌های ایرانی به معنای اخص مربوط می‌شود مدیون دو کشور همسایه است که فرهنگ غنی ایران قرن‌ها در این دو کشور سلطه بی‌نظیر داشته است. یکی شبه‌قاره هندوستان که اکنون سه کشور هند، پاکستان و بنگلادش را شامل می‌شود و دیگر امپراطوری عثمانی که بعد از جنگ جهانی اول به چندین پاره تقسیم شد. در هر دو کشور عثمانی و هند به معنای اعم، فرهنگ‌هایی برای زبان فارسی تهیه شده است. اگر بخواهیم فرهنگ‌هایی را که در هند نوشته شده بررسی کنیم باید یک مجلد بزرگ در این زمینه تألیف کنیم. من چند مقاله در *دانشنامه زبان و ادب فارسی* راجع به فرهنگ‌های فارسی نوشتم که برخی بیرون آمده و برخی هنوز منتشر نشده است و در جلد پنجم ذیل کلمات فرهنگ‌های

---

\*. عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

فارسی و فرهنگ رشیدی و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری و فرهنگ قواس و فرهنگ نظام و لغت فرس اسدی به چاپ خواهد رسید. همهٔ محققان معتقدند که قدیم‌ترین فرهنگ زبان فارسی لغت فرس است. این قول پذیرفته‌ای است و چون کتاب دیگری هم وجود ندارد ناچاریم آن را بپذیریم؛ اما به نظر بنده فرهنگ دیگری قبل از لغت فرس در زبان فارسی تألیف شده که تقریباً جایی ذکری از آن نشده است. و این غیر از فرهنگ قطران است که حاجی خلیفه دربارهٔ آن می‌گوید که «تفاسیر» نام داشته است. قراحصاری مؤلف فرهنگ ترکی به فارسی شامل اللغه نام این فرهنگ را منتخب ذکر کرده و در مقدمهٔ صحاح الفرس (ص ۸) اشاره شده است که این کتاب فرهنگ مختصری شامل حدود سیصد لغت است. خود این فرهنگ در دسترس نیست، ولی مسلماً تمام لغات آن در فرهنگ‌هایی که بعداً نوشته شده آمده است. دربارهٔ این فرهنگ بحث فراوان شده است.

ظاهراً این فرهنگ همان لغاتی را شامل می‌شده که قطران از دیوان منجیک و دقیقی بیرون آورده و برایش دشوار بوده است و ناصر خسرو در سفرنامه اشاره کرده که آنها را برای او شرح داده است. زبان قطران پهلوی بوده و در تمام منابع هم آمده که زبان مردم آذربایجان پهلوی بوده است. تمام کسانی که به زبان محلی آن جا چیزی نوشته یا شعر سروده‌اند نام این زبان را پهلوی ذکر کرده‌اند. فرهنگی که اکنون دربارهٔ آن صحبت می‌کنم، بنا به دلایلی که به اختصار خواهیم گفت، قبل از اسدی نوشته شده است؛ ولی چه شده که نسخه‌های آن در دسترس نبوده و تنها در قرن دهم دو نفر به این کتاب اشاره کرده‌اند، نمی‌دانیم. قاضی نورالله شوشتری (ف ۱۰۱۹) در مجالس المؤمنین در شرح حال خلیل بن احمد نحوی ازدی بصری فراهیدی معروف می‌گوید: ابوعبدالله محمد علکان غواص نیشابوری لیثی جنبدی (که در اصل چندی چاپ شده) که خود را از اولاد ملوک عجم ظاهر نموده در رساله فرهنگ که از مؤلفات اوست گفته خلیل بن احمد در اصل از اولاد ملوک عجم بود. خلیل زبان عرب و شعر ایشان راست کرد به کتاب العین و کتاب العروض؛ پس من این را تألیف کردم و زبان عجم را به آن راست کردم.

نام و مشخصات ابوعبدالله محمد بن غواص در یتیمه الدهر ثعالبی آمده و از آن جا که ثعالبی در ۴۲۹ فوت کرده باید وی همزمان و یا مقدم بر او باشد. ثعالبی می‌گوید:

«ابوعبدالله از ده جنبد (که در همه چاپ‌های معروف *یتیمه‌الدهر* جنبد چاپ شده)، از رستاق پشت (که پشت چاپ شده)، ادیبی است متبحر در لغت و شاعری است ذواللسانین و هم اکنون زنده است.» این عبارت تأیید می‌کند که غوّاص معاصر او بوده و ثعالبی او را می‌شناخته است.

در *لباب‌الالباب* عوفی نامش به صورت ابوعبدالله محمد بن عبدالله جنبدی آمده و از شعرای دوره نظام الملک شمرده شده است. نظام الملک میان سال‌های ۴۵۱ تا ۴۸۵ وزارت داشته. هنگامی که ثعالبی می‌گوید غوّاص ادیبی متبحر است باید سنی از او گذشته و دارای دیوان بزرگی باشد. میان فوت ثعالبی که در سال ۴۲۹ بوده و وزارت نظام الملک ۲۲ سال فاصله وجود دارد. اگر غوّاص در سال آخر عمر ثعالبی ۴۰ سال داشته است در سال اول وزارت خواجه باید ۶۲ ساله باشد. پس باید لااقل اوائل وزارت خواجه را درک کرده باشد. می‌دانیم اسدی *لغت فرس* را بعد از ۴۵۸ و قبل از مرگ خود در ۴۶۵ نوشته است و بنا به قول ثعالبی، غوّاص قبل از فوت ثعالبی در ۴۲۹ به لغت‌دانی معروف بوده است. صاحب جهانگیری از این فرهنگ با نام فرهنگ استاد عبدالله نیشابوری یاد می‌کند که تا به حال کسی توجه نکرده که استاد عبدالله نیشابوری همان غوّاص جنبدی نیشابوری است. در فهرست‌های کتابخانه‌های متعدد ایران و هند، تعدادی فرهنگ‌های بی نام موجود است که امیدواریم یکی از این‌ها، فرهنگ غوّاص جنبدی باشد. من دلایل دیگری دارم که این فرهنگ در دست مؤلف فرهنگ سروری هم بوده و شواهدی که وی از شعرای قدیم، از جمله رودکی، نقل می‌کند و در هیچ کدام از نسخه‌های *لغت فرس* نیست باید از این کتاب یا به احتمال ضعیف‌تر از کتاب‌های مشابه آن نقل شده باشد. بعد از این فرهنگ *لغت فرس* اسدی است و بعد از آن فرهنگ‌هایی است که در هند نوشته شده است.

اولین فرهنگی که در هند تألیف شده فرهنگ *قواس* تألیف فخرالدین مبارک‌شاه غزنوی معروف به *فخر قواس* یا *فخر کمانگر* است. ظاهراً قواس قبل از سال ۶۹۹ فرهنگ خودش را نوشته است. برنی در *تاریخ فیروزشاهی* او را از شاعران علاءالدین خلجی می‌داند و می‌گوید این کتاب را به نام وزیر (که اسمش را نمی‌برد) موشح کرده است. این وزیر به تحقیق مرحوم نذیر احمد باید «ملک نصرت جلیسری» باشد که دستور یا وزیر

علاءالدین خلجی بوده است؛ بنابراین فرهنگ قواس باید در دورهٔ وزارت او و قبل از سال ۶۹۹ تألیف شده باشد. فرهنگ قواس یک فرهنگ دستگاهی است. فرهنگ دستگاهی در اصطلاح فرهنگ‌نویسان به فرهنگی گفته می‌شود که لغات را در آن به لحاظ موضوعی مدون کرده باشند. در عربی لغت دستگاهی زیاد داریم. یکی از معروف‌ترین آنها *السامی فی الاسامی* میدانان نیشابوری است. نخستین فرهنگ فارسی که به این صورت در هند نوشته شده همین فرهنگ قواس است و ظاهراً در هند پیش از آن کتاب دیگری نوشته نشده است. این مؤلف می‌گوید: روزی دوستی آمد و شاهنامه‌ای آورد و مشکلاتش را در جلسه‌ای که بودیم مطرح کرد. شخصی در آن جلسه از من خواست کتابی تألیف کنم که لغات زبان پارسی و پهلوی را در آن یک جا گرد آورم.

این واژهٔ پهلوی که در فرهنگ‌ها آمده با واژهٔ پهلوی به معنی فارسی میانه یکی نیست. پهلوی در اصطلاح قدما به زبان کهنهٔ قبل از تدوین فارسی دری اطلاق شده است.

برخی از استادان زبان پهلوی نیز اشتباه کرده‌اند. یکی از ایشان رساله‌ای به نام لغات فارسی میانه در هشت واژه‌نامهٔ فارسی نوشته و هر چه لغت مربوط به گویش‌های غرب یعنی پهلوی (فهلوی) غرب ایران بوده است همه را گردآوری کرده و لغات کهنهٔ فارسی را که در فرهنگ‌ها به نام لغات پهلوی آمده نیز گرد کرده و عنوان فارسی میانه بر آنها نهاده است. قواس می‌گوید لغات پارسی و پهلوی یعنی پارسی‌های مهجور را من گرد آوردم. وی به منابع خودش اصلاً اشاره نمی‌کند. می‌گوید: «نخست شاهنامه را که شاه نامه‌هاست پیش آوردم و سر تا پا خانه‌خانه فرو خواندم. هر چه سخن پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذی بنوشتم. فرهنگ‌نامه‌های دیگر که آن را فرهنگیان نوشته‌اند در زبان فارسی و در زبان تازی ترجمان کرده همه را فرو نگرستم و یگان یگان در خانهٔ کاغذ نگار آوردم». عبارتش در اینجا مقداری مبهم است.

ظاهراً مرادش از فرهنگ‌های ترجمه‌کرده فرهنگ‌های دو زبانه است که عربی به فارسی است. هیچ اشاره‌ای هم به اینکه فرهنگ‌نامه‌هایی که آنها را فرهنگیان نوشته‌اند چه بوده نمی‌کند؛ ظاهراً مقصودش لغت فرس اسدی است. قواس بیشتر مدخل‌های کتاب خود را از اسدی گرفته است. با این تفاوت که اسدی برای آنها از شعرای مقدم بر خودش شاهد آورده، اما قواس از شعرای بعد از اسدی هم شاهد ذکر می‌کند. همان

لغاتی که در اسدی از خسروی و منجیک و... شاهد دارد در کتاب قواس از سوزنی و معزی و ناصر خسرو و دیگر شعرا تا زمان خودش شاهد دارد. پس فرهنگ قواس از این نظر دستاورد تازه‌ای است. این فرهنگ پنج بخش دارد و در میان فرهنگ‌نویسان هندی به فرهنگ پنج بخشی هم معروف بوده است. هر بخش چند گونه دارد. گونه نخست بخش اول درباره نام‌های خداوند و گونه دوم در نام‌های فرشتگان، پیامبر، کتاب‌ها و دین‌هاست؛ و قس علی هذا. در هیچ جای این فرهنگ غیر از شاهنامه به کتاب دیگری اشاره نشده، ولی پیدا است که وی منابعی داشته است، زیرا مقداری لغت که در شاهنامه نیست در این کتاب مدخل شده است. امروز می‌دانیم که تعدادی از مدخل‌های این کتاب لغت‌های مصحّفی است که در هیچ کجا و در هیچ متن فارسی وجود ندارد. برخی از لغات اصیل آن در لغت فرس اسدی هم نیست؛ به عنوان نمونه: خانی به معنی چشمه، گریوه، شیبی به معنی شوید، کاژیره، زنیان، شومیز به معنی شیار و غیره و غیره. البته شومیز به معنی شیار یک بار در سمک عیار به کار رفته است. لغات مصحّف این فرهنگ متأسفانه به فرهنگ‌های دیگر انتقال یافته و در نهایت به برهان قاطع که امّ الاغلاط فرهنگ‌های فارسی است، رسیده. از آنجا نیز به فرهنگ‌های جدید مثل لغت‌نامه دهخدا و لغت‌نامه فارسی رسیده است. خوشبختانه اصل کار ما در فرهنگ جامع زبان فارسی بر این بوده است که فقط لغات شاهددار را به عنوان مدخل بیاوریم.

من در مدخلی که برای فرهنگ قواس در دانشنامه زبان و ادب فارسی نوشتم فقط به چند نمونه از این اغلاط اشاره کردم، ولی قصد دارم در یک مقاله مفصل در یکی از شماره‌های آینده مجله فرهنگ‌نویسی تمام لغات مصحّف و شیوه‌های کار مصحح را بیاورم.

قواس آدم دقیقی نبوده است. بسیاری از لغات را که از اسدی نقل کرده و گوینده‌اش هم معلوم بوده بدون ذکر گوینده در کتاب آورده است. مثلاً می‌گوید: حکیمی گفته است؛ شاعر گفته است. گاه هم شاهدیم که شعری که در لغت فرس اسدی به شاعری نسبت داده شده قواس به شاعر دیگری نسبت داده است. این خود سر منشأ تشّت در فرهنگ‌های بعدی شده.

این کتاب تا ۴۰ - ۵۰ سال پیش در دست نبود تا اینکه یک نسخه آن را نذیر احمد

پیدا کرد و در سال ۱۳۵۳ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رساند. بعد یک نسخهٔ دیگر در کراچی پیدا کرد و ۲۰ سال پیش چاپ دیگری از این کتاب در هندوستان به دست داد که خیلی کم به ایران رسیده است.

فرهنگ مختصری به اسم *دستور الافاضل فی لغات الفضائل* وجود دارد که در سال ۷۴۳ق نوشته شده و مؤلف آن حاجب خیرات دهلوی است. او مؤلف فخر قواس را بسیار ستایش کرده است. این کتاب را نذیر احمد در سال‌های قبل از انقلاب در بنیاد فرهنگ ایران چاپ کرد. مؤلف خودش تاریخ تألیف کتاب را به شعر درآورده است. البته دربارهٔ این کتاب و اینکه به دستور چه کسی نوشته شده اطلاعات زیادی در دست نیست. نذیر احمد می‌گوید: از خود کتاب به دست می‌آید که ممدوح او شخصی به نام شمس‌الدین محمد جنجیری از صدور یعنی وزاری آن زمان که ساکن استادآباد (از توابع دکن که اکنون در استان میسور هند قرار دارد) بوده است. بعدها ضیاء‌الدین دیسای، از استادان ایران‌شناس هندی، کتیبه‌ای در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است. هیچ شاهی در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است. هیچ شاهی در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است. هیچ شاهی در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است. هیچ شاهی در دکن کشف کرد که معلوم شد استادآباد نام شهری بوده که بعدها متروک شده و در منابع هندی دیگر نام آن نیامده است. این فرهنگ پر از اغلاط است.

خرفق: نام عورتی (این زن کیست نمی‌دانیم)؛ خفقان: علت گلو. ختنبر: مرد لافی. مؤلف این فرهنگ لغات را بسیار کوتاه و در بیشتر موارد با مترادف تعریف کرده است. مصحح نیز هیچیک از لغات را درست توضیح نداده است، چون اصلاً با لغات فارسی آشنا نبوده. مثلاً در مورد یک لغت نوشته است: کذاست در قواس یا در فلان فرهنگ. این کتاب پر است از تصحیف و باید یک بار دیگر یک ایرانی لغت‌دان از نو آن را تصحیح کند. واژه‌هایی را که از قواس گرفته مشخص کند و آنهایی را هم که نتیجهٔ بدخوانی و غلط خوانی بوده روشن سازد.

از قرن هشت فرهنگ دیگری به نام *بحر الفضائل از محمد بن قوام* (تألیف شده در ۷۹۵ق) وجود دارد که هنوز چاپ نشده است و جا دارد دوستان جوان ما که به امر لغت توجه دارند نسخه‌های آن را گرفته و با حواشی و توضیحات تصحیح کنند. *ادات الفضلا*

(تألیف شده در ۸۲۲) از قاضی خان بدر محمد دهلوی دهاروال یا دهاربیوال (که فرهنگ دیگری (عربی به فارسی) دارد که قبلاً در تهران چاپ شده) نیز فرهنگ معروفی است که هنوز چاپ نشده و یک نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است. ظاهراً یک نسخه دیگر هم در هند است. فرهنگ دیگر *زفان گویاست* (تألیف شده در حدود ۸۳۷) که سه بار چاپ شده است. سال تألیف دقیق آن به درستی معلوم نیست. دو چاپ از این کتاب در فرهنگستان موجود است. تصحیح بهترش کار نذیر احمد و یک تصحیح از بایفسکی است که در زمینه فرهنگ‌های فارسی تخصص دارد. بایفسکی این فرهنگ را در روسیه به صورت عکسی با یک حروفچینی مغلوط به چاپ رساند و برای آن فهرست تهیه کرد. یک مقدمه ۶۶ صفحه‌ای به روسی با ۵ صفحه خلاصه انگلیسی هم بر آن نوشت. بعد نذیر احمد نسخه دیگری از آن در هند پیدا و با این چاپ مقابله کرد. این تصحیح در دو جلد در پتنا چاپ شده است. *زفان گویا* فرهنگی ۷ بخشی است و مؤلف لغات را به صورت موضوعی به ۷ بخش تقسیم کرده است و به این جهت نزد هندیان به فرهنگ هفت‌بخشی شهرت یافته. این کتاب نیز به تصحیح مجدد احتیاج دارد. باید منابعش روشن شود و تصحیفات بیشماری که بدان راه یافته مشخص گردد. از این فرهنگ یک چاپ بسیار بد در سال ۱۳۸۱ در تهران منتشر شد که روی آن نوشته شده: «فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا فرهنگنامه ۵ بخشی». در حالی که این فرهنگنامه ۷ بخشی است. مرحوم ایرج افشار نقد تندی در *جهان کتاب* بر آن نوشت و قید کرد که مصحح به هیچ‌کدام از اطلاعاتی که تا این زمان در مورد *زفان گویا* نوشته شده دسترسی نداشته است.

بعد از اینها فرهنگ مهم *شرف‌نامه منیری* (تألیف شده در ۸۷۸) در هندوستان نوشته شد. نویسنده این کتاب ابراهیم قوام یا به تعبیر استوری ابراهیم بن قوام‌الدین فاروقی است. هیچ اطلاعی از او در دست نیست. یک جایی نوشته شده است که مؤلف *زفان گویا* برادر جد اوست. این ابراهیم قوام کتاب را به نام مراد خود شرف‌الدین یحیی منیری نام‌گذاری کرده است.

منیر قصبه‌ای در استان بهار هندوستان است و فاروقی معاصر ابوالمظفر باریک شاه پادشاه بنگال بوده که در سال‌های ۸۶۴ تا ۸۶۹ حکومت کرده است. یک قصیده از مؤلف در اول کتاب آمده که به این مطلب اشاره کرده و ممدوح خود را در آن ستوده است. این

کتاب نسخ متعدد دارد. چند سال پیش موضوع رسالهٔ یکی از دانشجویان دانشگاه تهران بود و بعدها در دو جلد چاپ شد. مؤلف لغات را به باب و فصل تقسیم کرده است. باب حرف اول و فصل حرف آخر لغات است. در این فرهنگ اعلام خاص هم آمده است. مخصوصاً آنها که در شاهنامه آمده، مثل ایرج و رستم و زال و .. نام‌های جغرافیایی مثل استخر و آبسکون و ارژن و... و حتی نام‌های نا آشنا مثل آب مرغان: تفرج گاهی در شیراز. متأسفانه بی‌روشی که در نزد فرهنگ‌نویسان ما امری عادی بوده است در این فرهنگ هم دیده می‌شود. مؤلف برخی افعال را به صورت صرف شده آورده مثلاً برد: ضد آورد، بچه نو بر آورد، آستین بر زد، ابرو زخم، بنازم، از کعبه چو بگذری و... این‌ها مدخل‌های شرفنامه است، البته فرهنگ بسیار خوبی است. معنی بسیاری از لغات را برای اول بار به دست آورده و از فرهنگ‌های قبلی نیز استفاده کرده است. به نوشتهٔ دکتر دبیرسیاقی حدود هشت هزار و به نوشتهٔ مصحح حدود ده هزار واژه دارد. برای لغات ترکی فصل جداگانه‌ای در نظر گرفته است. لغات را به صورت مفتوح و مکسور و مضموم و ساکن ضبط کرده است. مثلاً نوشته بست به ضم. گاهی هم کلمات را با آوردن هم‌وزنشان مشخص می‌کند و می‌گوید: بشنج بر وزن فرنگ. تعریف مدخل‌ها در این کتاب معمولاً کوتاه و بیشتر با مترادف است. گاهی هم تعریف نکرده و گفته: معروف است، همان‌طور که در فرهنگ‌های بعدی می‌نویسند. بعضی وقت‌ها برخی مدخل‌ها مثل قهرمانان شاهنامه تعاریف طولانی دارد. مثلاً تعریف ایرج ۲۹ سطر، بیژن ۴۰ سطر و رستم ۵۷ سطر. به نظر می‌رسد که مؤلف با شاهنامه بیشتر از همهٔ متون فارسی آشنایی و به آن علاقه داشته است. این فرهنگ شواهد شعری خوبی دارد. مستند است. از فردوسی، سنایی، فرخی، عنصری، انوری، خاقانی، ظهیر، کمال اصفهانی، امیر خسرو، عبدالواسع و... شاهد آورده و گاهی هم با نام کتاب‌هاشان مثلاً همای و همایون، بوستان. از شعرای دورهٔ بعد، از ثنایی، منصور شیرازی، سید محمد رکن، بواسحاق شیرازی، ملک یوسف بن حمید، شاهد آورده است. مقداری شواهدش را از تاج‌المآثر نظامی نقل کرده و از اشعار خودش هم بسیار شاهد آورده است. تنها جایی که از این فرهنگ‌نویس شعر موجود است کتاب خودش می‌باشد و این هم خود غنیمتی است. البته این کار با شیوهٔ فرهنگ‌نویسی علمی تناسبی ندارد. در مقدمه به منابع خود اشاره نکرده، ولی در ذیل



مدخل‌ها می‌توان به منابع دست‌رس‌ی پیدا کرد. چند نمونه‌ای از منابع او: *لسان الشعرا*، *زفان گویا*، *ادات الفضلا*، *اصطلاحات الشعرا*، *فرهنگ بخش و گونه* که همان *فرهنگ قواس* است، *فرهنگ‌نامه* (که نمی‌دانیم چه کتابی است)، *رسالة النصیر* (که موجود نیست و در مقدمه *فرهنگ جهانگیری* هم به آن اشاره شده)، *مواید الفواید* (که دقیقاً نمی‌دانیم چیست)، *کتاب مرغوبات* از مولانا شرف‌الدین شیرازی (نمی‌دانیم چیست)، *برمک‌نامه*، *طبقات ناصری*، *عجایب البلدان*، *تاریخ بلعمی* و یک *فرهنگ* به اسم *تبیان اللغات التترکی علی لسان القنقلی* (ص ۱۹ کتاب) که لغات ترکی کتاب را از آن نقل کرده است. از دو سه منبع شفاهی هم که از فضلی معاصرش بوده‌اند بسیار نقل کرده و کتاب خودش را به این صورت فراهم کرده. این کتاب بسیار مورد استفاده فرهنگ‌نویسان بعدی قرار گرفته است.

فرهنگی داریم به اسم *فرهنگ میرزا ابراهیم* که در *فرهنگ سروری* به اسم *فرهنگ میرزا* از آن نام برده می‌شود. این *فرهنگ* متعلق به *میرزا ابراهیم بن شاه حسین اصفهانی* است که خلاصه *شرف‌نامه* است با حذف بسیاری از شواهد آن. فرهنگ‌های دیگری که بعضی‌هایشان چاپ شده و برخی‌شان چاپ نشده و در هند نوشته شده‌اند عبارت‌اند از: *لسان الشعرا* که تنها از مؤلفش همین را می‌دانیم که نامش عاشق است و اطلاع دیگری از او نداریم. این کتاب را هم *نذیر احمد* چاپ کرده و بایستی در حدود ۸۰۰ هجری تألیف شده باشد. *تحفة السعادة* اسکندری (۹۱۶) از *محمود بن شیخ ضیاء‌الدین* یا *ضیاء‌الدین محمد* که به نام *اسکندر لودی* نوشته شده است. نسخه بسیار کم و هنوز چاپ نشده است. در سال ۹۲۵ مؤید *الفضلا* از *محمد بن لاد دهلوی* نوشته شده که *شاهنامه* و نظامی و برخی اشعار سنایی و خاقانی و ظهیر را گرفته و لغات آنها را بیرون آورده است. این *فرهنگ* مشتمل بر لغات فارسی، عربی و ترکی است. تمام فرهنگ‌های دیگری که در هندوستان نوشته شده و ذکر کردم غیر از *شرف‌نامه* همه حاوی لغات فارسی‌الاصل هستند. *شرف‌نامه* یک مقدار لغات عربی را آورده و در یک فصل لغات ترکی را نوشته است. البته مفصل نیست. منبع معدودی داشته ولی مؤید *الفضلا* بیشتر از *شرف‌نامه* لغات عربی را آورده است، منتها چاپی که از آن در دست است بسیار مغلوط است. دو بار در هندوستان و در دو جلد چاپ سنگی شده. در فهرست‌ها دیدم که نسخه‌هایش در برخی کتابخانه‌های ایران هم هست. این را نیز

بایستی علاقه‌مندان به لغت مقابله کنند و با توضیحات و حواشی آماده چاپ سازند. کتاب نسبتاً مفیدی است. منتها همان طور که گفتم فرهنگ‌های بعدی همه شامل تصحیفات فرهنگ‌های قبلی هم هستند. مؤید *الفضلا* که من خیلی به آن رجوع کردم خیلی بیشتر از دیگر فرهنگ‌ها غلط دارد. *شرف‌نامه* هم غلط دارد؛ *دستور الافاضل* و *زبان گویا* نیز خیلی غلط دارند و مؤید *الفضلا* اغلاط دیگری به آنها اضافه کرده، چون نسخ مغلوطی از آن کتاب‌ها در دست داشته است. مثلاً یک واژه در جایی به یک شکل نوشته شده و در نسخه‌ای دیگر همان کلمه به صورت دیگر و این مؤلف هر دو صورت را مدخل کرده است. کتابی دیگر که ظاهراً در دست نیست *قنیة الطالبین* قاضی خطاب است. این کتاب را اغلب فرهنگ‌نویس‌های هندی در دست داشته‌اند و به اسم *قنیة* از آن نام برده‌اند البته یک *قنیة* دیگر هم داریم ولی معمولاً وقتی از *قنیة* نام می‌برند منظور *قنیة الطالبین* است که از *دستور الافاضل* زیاد نقل کرده است.

فرهنگ بعدی *مدار الافاضل* از الله داد فیضی سرهندی است که در زمان جلال‌الدین اکبر نوشته شده و دکتر محمد باقر، استاد دانشگاه پنجاب، آن را در سال ۱۳۳۷ شمسی توسط انتشارات دانشگاه پنجاب به بودجه دولت وقت ایران در ۴ جلد چاپ کرد. کتاب بدی نیست. با نوعی نقد همراه است. برای برخی از مدخل‌ها شاهد آورده و طبعاً باید مدخل‌هایی را که شاهد ندارد جست و جو کرد و دید که تصحیف‌اند یا اصیل؛ مصحح از عهده این کار برنیامده است. مصححین خارجی به علت نداشتن تسلط کافی به زبان فارسی و به لغات آن نمی‌توانند تشخیص بدهند که یک لغت اصیل است یا مصحف. مقداری ترکیب در این کتاب هست که در فرهنگ‌های قبلی نیامده و از حجم ۴ جلدی‌اش معلوم می‌شود که باید چقدر لغت اضافه داشته باشد. شعری در ماده‌تاریخ آن گفته که سال تألیف کتاب را ۱۰۰۱ق مشخص می‌کند: پی سال تاریخ او از قضا / خرد گفت فیضی بگو فیض عام (که فیض عام معادل هزار و یک می‌شود).

فرهنگ دیگری که گمنام مانده فرهنگ شمس‌الدین محمد کشمیری است که فقط در فرهنگ *وفایی* نامی از آن آمده است، یعنی در دسترس هیچ‌کدام از فرهنگ‌نویسان قبلی نبوده و در هیچ‌یک از کتاب‌هایی که راجع به فرهنگ‌های فارسی نوشته شده از جمله مقالات بلوخرمان و دولابگرد و کتاب استوری و فهرست سعید نفیسی و کتاب

شهریار نقوی و دبیر سیاقی نامی از آن برده نشده است.

فرهنگ وفایی که معروف است به رسالهٔ حسین وفایی در زمان شاه طهماسب صفوی و در ایران نوشته شده است. اگرچه این مطلب صریحاً جایی گفته نشده، ولی دلایلی در دست است که این کتاب در ایران نوشته شده، برای اینکه معمولاً در فرهنگ‌هایی که در هند نوشته شده‌اند گاه به گاه اشاره می‌شود که این را به هندی چنین گویند. این عبارت در فرهنگ وفایی یک بار هم نیست و برعکس چون مؤلفش شیرازی بوده بسیاری از لغات شیرازی در آن آمده است و گاهی اوقات هم لغات ترکی را آورده و می‌گوید: «این همان است که ترکان فلان گویند». پیداست مؤلف در زمان صفویه با ترکان ایران محشور بوده و این لغات را از آنها شنیده است. فرهنگ وفایی در سال ۹۳۳ق تألیف شده است. در مقاله‌ای که در مجلهٔ فرهنگ‌نویسی چاپ کردم تمام منقولات فرهنگ شمس‌الدین محمد کشمیری را از فرهنگ وفایی استخراج کردم. پیداست که شواهد شعری داشته و بعضی از اعلام را نیز در کتابش آورده است. مثلاً برای زردشت شرحی نسبتاً مفصل داده و برای بعضی از مدخل‌ها از سعدی شعر آورده است. پیداست که بعد از سعدی بوده است. وفایی مدام با عنوان مولانا شمس‌الدین محمد کشمیری از او یاد کرده. ذکر کلمهٔ مولانا نشان می‌دهد که این مؤلف باید نزدیک به زمان او زندگی کرده باشد. هیچ اطلاعی هیچ کجا از این کتاب نیست. هیچ نسخه‌ای از آن هم در هیچ کتابخانه‌ای موجود نیست. فرهنگ جهانگیری هم یک بار از شمس‌الدین محمد کشمیری مطلبی نقل کرده، ولی پیداست که کتاب را در دست نداشته و از طریق فرهنگ وفایی این نقل قول را آورده است. به نظر بنده مؤلف این فرهنگ گرچه اسمش کشمیری است اصلاً هندی نیست. در بین منقولاتی که در فرهنگ وفایی از آن آمده است نکته‌ای که دلالت بر نوشته شدن کتاب در هند باشد، نیست. چیزهایی که وفایی از او نقل می‌کند نشان می‌دهد نثر او نثر ایرانی است. اشاراتی هم به هند نمی‌کند و احتمالاً وی از کشمیر هند آمده و ایرانی شده بوده است.

